

ضرورت بازتحلیل متون آموزشی گروه‌های عربی در دانشگاه‌های کشور رویکردی انتقادی به

الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش

علی سلیمی*

چکیده

متون آموزشی در رشته‌های علوم انسانی، علاوه بر جنبه‌های آموزشی، نقش پرورشی بسیار مهمی نیز به عهده دارد. لذا بازتحلیل مستمر این متون امری ضروری است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکردی انتقادی، کتاب *الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش* نوشته میشال خلیل جحا را بررسی کرده است. این کتاب، ضمن کثرت و تنوع نمونه‌های شعری که حسن آن شمرده می‌شود، نقص‌های فراوانی دارد. بی‌تناسبی میان نام کتاب و محتوای آن، غلبه صبغه تاریخی به جای رویکرد تحلیلی بر کتاب، شتاب‌زدگی و یک‌سونگری در داوری، کم‌توجهی به اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، فراوانی متون و فقدان تحلیل کافی برای آن‌ها، نامنسجم بودن بخش‌های مختلف کتاب، تفکیک نشدن شعر سنتی و شعر نو، کم‌توجهی به شعر پایداری و نبود رویکردی انتقادی به شعر معاصر از جمله عیب‌های آن است. نتایج به‌دست‌آمده از این پژوهش گویای آن است که این کتاب شاکله کتابی تحلیلی در باب شعر معاصر عربی را ندارد و بیش‌تر به منظور کتاب‌گزیده متون قابل استفاده است.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، میشال خلیل جحا، نقد متون آموزش عربی دانشگاه‌ها.

* دانشیار گروه عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه salimi1390@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۱۵

۱. مقدمه

کتاب و متن آموزشی در رشته‌های علوم انسانی بسیار بااهمیت‌تر از دیگر رشته‌هاست؛ زیرا متون آموزشی در این رشته به منزله همه آن موادی است که آموزش در دیگر رشته‌ها غالباً با آن‌ها سر و کار دارد. از سوی دیگر، متون در رشته‌های علوم انسانی، که علاوه بر جنبه‌های آموزشی نقش پرورشی بسیار مهمی نیز به عهده دارد، هم تابعی از فرهنگ و باورهای جامعه و هم به شدت تأثیرگذار بر آن‌هاست. داشتن این ویژگی‌ها بازتحلیل مستمر این متون را امری ضروری نموده است.

این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکردی انتقادی، نقص‌ها و نارسایی‌های کتاب *الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش نوشته میشل خلیل جحا* را بررسی کرده است.^۱ این کتاب، که سال‌هاست به عنوان منبع آشنایی با شعر معاصر عربی در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته ادبیات عربی در دانشگاه‌های کشور تدریس می‌شود، گزیده متون خوبی است، اما کتاب تحلیلی عمیق نیست. البته این سخن به این مفهوم نیست که تحلیل‌های نویسنده کتاب در شرح اشعار به کلی نادیده انگاشته شود، بلکه به این معناست که کتاب آن گونه که شایسته کتابی با رویکردی تحلیلی - انتقادی درباره شعر معاصر است نگارش نیافته است.

این پژوهش، ضمن معرفی این کتاب آموزشی، به بررسی نقص‌ها و نارسایی‌های آن می‌پردازد.

۲. معرفی اجمالی کتاب

کتاب *الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش نوشته میشل خلیل جحا*، در ۵۰۹ صفحه تدوین شده و در سال ۱۹۹۹ از سوی انتشارات دار العوده و دار الثقافة در بیروت چاپ شده است. در ابتدای کتاب مقدمه‌ای با نام «فی سبیل المقدمة» شامل ۱۰ صفحه آمده است که در آن شیوه‌های گزینش متون شعری به دست دیگر نویسندگان در گذشته و حال، به اجمال، بازگو شده است. نویسنده در این مقدمه بیان نموده است که او بر اساس ترتیب تاریخی شعرها را برگزیده است. پس از این مقدمه، در مبحث مقدماتی دیگری، حدود ۳۰ صفحه، با عنوان «تمهید - محاولة تعريف الشعر» نویسنده به تعریف شعر، انواع شعر، فنون شعر و مسائل علوم بلاغت، تصویر شعری و مکاتب ادبی در ادب معاصر عربی پرداخته است. در این مقدمه موضوعات بااهمیتی به اختصار مطرح شده است.

پس از این دو مقدمه، که روی هم ۴۰ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است، نویسنده به بخش اصلی کتاب می‌پردازد. در این بخش مجموعاً ۲۶ تن از شعرای معاصر عرب انتخاب و گزیده‌هایی از شعر آنان ذکر شده است که از شاعر مصری، احمد شوقی، شروع و به محمود درویش، شاعر فلسطینی، ختم می‌شود. شرح حال شاعران، هم از لحاظ شیوه بررسی و هم از نظر میزان صفحات، متفاوت بیان شده است. گاهی به تفصیل از زندگی و شعر شاعر سخن گفته و گاهی بسیار مختصر از زندگی شاعر سخن گفته و بیش‌تر به ذکر گزیده‌هایی از شعر او اکتفا نموده است. محمدمهدی جواهری، شاعر عراقی، با ۳۲ صفحه از کتاب، بیش‌ترین و ابوالقاسم الشابی، شاعر تونسی، و عبدالله البردونی، شاعر یمنی، هر کدام با ۸ صفحه از آن، کم‌ترین حجم کتاب را اشغال نموده‌اند. اسامی شاعرانی که در این کتاب، شرح حال و نمونه‌هایی از اشعار آنان آمده است عبارت‌اند از:

۱. احمد شوقی (۲۰ صفحه)؛
۲. ابوالقاسم الشابی (۸ صفحه)؛
۳. الیاس ابو شبکه (۱۲ صفحه)؛
۴. خلیل مطران (۱۱ صفحه)؛
۵. صلاح لبکی (۱۵ صفحه)؛
۶. ایلیا ابوماضی (۱۱ صفحه)؛
۷. بدر شاکر السیاب (۱۷ صفحه)؛
۸. الأخطل الصغیر (بشارة الخوری) (۱۹ صفحه)؛
۹. أمین نخلة (۱۳ صفحه)؛
۱۰. شفیق المعلوف (۱۲ صفحه)؛
۱۱. بدوی الجبل (۱۰ صفحه)؛
۱۲. صلاح عبد الصبور (۱۶ صفحه)؛
۱۳. خلیل حاوی (۲۳ صفحه)؛
۱۴. أمل دُنُقُل (۲۰ صفحه)؛
۱۵. عمر ابو ریشه (۲۷ صفحه)؛
۱۶. محمدمهدی الجواهری (۳۲ صفحه)؛

۱۷. نزار قبانی (۲۰ صفحه)؛
۱۸. سعید عقل (۱۷ صفحه)؛
۱۹. نازک الملائکه (۱۲ صفحه)؛
۲۰. عبدالوهاب البیاتی (۲۲ صفحه)؛
۲۱. عبدالله البردونی (۸ صفحه)؛
۲۲. ادونیس (علی احمد سعید) (۱۷ صفحه)؛
۲۳. سعدی یوسف (۱۴ صفحه)؛
۲۴. احمد عبدالمعطی حجازی (۱۶ صفحه)؛
۲۵. محمد الفیتوری (۲۲ صفحه)؛
۲۶. محمود درویش (۲۳ صفحه).

۳. نقص‌های کتاب

این کتاب، با وجود آن‌که حاوی نمونه‌های شعری قابل توجهی است، که از حسن‌های کتاب گزیده متون به شمار می‌رود و نشان‌دهنده تلاش‌های بسیار گسترده نویسنده در گردآوری آن‌هاست،^۲ نقص‌ها و کاستی‌های فراوانی دارد که در این‌جا برخی از آن‌ها بازگو می‌شود.

۱.۳ ناهم‌خوانی نام کتاب و محتوای آن

اولین نقص کتاب ناهم‌خوانی میان محتوا و عنوان آن است. عنوان *الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش*، در نگاه اول، کتابی تاریخی - تحلیلی درباره شعر عربی معاصر را به اذهان متبادر می‌نماید، اما در واقع چنین مضمونی ندارد و تقریباً بیش از یک سوم، از حجم ۵۰۹ صفحه‌ای کتاب، را نمونه‌های شعری و بیش از نیمی از بقیه آن را نقل قول از دیگران تشکیل داده است؛ به طوری که می‌توان گفت: بیش‌تر محتوای کتاب را جمع‌آوری نظرهای دیگران و گزیده متون آموزشی اشغال کرده است. بنابراین، به نظر می‌رسد که عنوان کتاب گویای محتوای آن نیست و شاید عنوان «الشعر العربی المعاصر من احمد شوقی الی درویش - مقتطفات و اشارات» بیش‌تر با محتوای آن سازگار باشد.

۲.۳ داوری‌های سطحی و عدم انسجام میان مطالب کتاب

در مطالب کتاب داوری‌های شتاب‌زده، پراکندگی و عدم انسجام فراوانی به چشم می‌خورد و نظم و روال یک‌نواختی در آن دیده نمی‌شود. اولین عیب مشهود در این زمینه، عدم برقراری ارتباط میان بحث مقدماتی آن با عنوان «تمهید - محاولة تعريف الشعر» با بحث‌های بعدی کتاب است. نویسنده در این بحث مقدماتی به تعریف شعر، انواع شعر، فنون شعر و مسائل علوم بلاغت، تصویر شعری و مکاتب ادبی در ادب معاصر عربی پرداخته است، اما در مبحث مربوط به بررسی زندگی و شعر شاعران به این رویکرد بسیار مهم و تحلیلی توجه نکرده است. از این منظر، نویسنده کتاب، مثلاً به شعر احمد شوقی و جواهری، که استمرار شعر سنتی است، تقریباً به همان گونه‌ای نگریسته است که شعر ادونیس و حاوی را بررسی کرده است، در حالی که شعر این‌ها و رویکردهای آن‌ها به میراث گذشته و دنیای معاصر به کلی با هم متفاوت است. کم‌توجهی به این تفاوت‌ها نقص بزرگی برای کتابی تحلیلی است.

نویسنده گاهی درباره برخی از شاعران به گونه‌ای بحث و داوری نموده که از ارزش علمی کتاب می‌کاهد. در این جا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌گردد:

مثلاً درباره شعر و شخصیت احمد شوقی، در همان ابتدای بحث، با بیان جملاتی مبالغه‌آمیز، شعر او را در حد اعلاای شعر معاصر عربی به شمار می‌آورد و می‌نویسد: «لاشکّ فی أنّ الشعر العربي الحديث، يبلغ ارفع مراتبه عند احمد شوقی. فهو شاعر موهوب أعتطته ربّة الشعر ما لم تعط سواه ...» (ص ۴۱).

او شوقی را تنها شاعری می‌داند که بر روی مردم تأثیر گذاشته است و از اسلام یا از زیبایی‌های لبنان و امجاد مصر و عرب سخن گفته و او را در این زمینه یکتا و بی‌نظیر دانسته است: «فمنذ قرن و نیف و شوقی الشاعر العربي الفرد الذی یستأثر بألباب الناس فقد غنی الإسلام و مجد مصر و العرب و جمال لبنان بشعر لم یجاره فیہ أحد» (ص ۴۷).

او سپس درباره منتقدان شوقی می‌نویسد: «عده‌ای شوقی را سارق ادبی معرفی کردند و عده‌ای او را در معنا و لفظ بر شاعران گذشته برتری دادند» (همان).

ادعای دیگر نویسنده این است که شعر احمد شوقی بازتاب‌دهنده شخصیت و ویژگی‌های اوست. این جمله نویسنده، در توصیف شعر شوقی، تعریضی به دیدگاه عباس محمود عقاد و اصحاب مکتب نقدی دیوان درباره شوقی است که معتقد بودند شعر او

شعر «غیر» است و نمایان‌گر شخصیت وی نیست. نویسندگان مخالفان شوقی را «ناقدانی مغرض و متعصب می‌دانند که به سبب بغض و حسد سعی در در هم شکستن جایگاه شوقی داشته‌اند» (همان).

صرف نظر از این‌که داوری این گروه در مورد شعر شوقی درست یا آمیخته به تندروی و نادرست باشد، آنچه از کتابی تحلیلی انتظار می‌رود اجتناب از مبالغه‌هایی از این نوع در وصف یک شاعر و دوری از تخطئه نظرات دیگران به این شکل است و عجیب‌تر آن‌که نویسنده در پایان بحث مربوط به احمد شوقی ضمن اشاره به افرات در آرای نقدی عقاد درباره شعر او، مطلبی آورده که تعریف‌های ابتدای بحث خود را نقض می‌کند و گویای عدم انسجام در نگارش مطالب کتاب است. او می‌نویسد: «لاشکّ فی أنّ شوقی شاعر «غیری» کما أنّ لاشکّ فی أنّ العقاد یسرف فی تقمته علی شوقی و تهجمه علیه ...» (ص ۴۸). این جمله، آن هم با تأکید «لاشکّ فی»، با عبارت آغاز بحث که آن هم با همین تأکید خلاف این مطلب را بیان نموده است، در تناقضی آشکار و از شأن کتاب علمی به دور است. او در ابتدای مبحث آورده است: «لاشکّ فی أنّ الشعر العربی الحدیث، یبلغ ارفع مراتبه عند احمد شوقی. فهو شاعر موهوب أعتطته ربّة الشعر ما لم تعط سواه ...».

مثال دیگر در بیان عدم انسجام کتاب در بحث مربوط به محمدمهدی جواهری (ص ۲۸۸) است. نویسنده ۳۲ صفحه از کتاب را به او اختصاص داده است و در این حجم قابل توجه درباره زندگی و شعر جواهری از موضوعاتی سخن گفته است که بارها از طرف دیگران گفته شده است، مانند: زندگی او، شخصیت او، شاعر بودن او، شعر او در مورد زن، شاعر انقلابی و جواهری و شاعران معاصرش. اختصاص این حجم از کتاب به بیان موضوعاتی غالباً تکراری قابل توجه نیست. اما با کمال تعجب، نویسنده در این‌جا از تأثیرپذیری جواهری از شعر فارسی و عشق سرشار او به سرزمین ایران هیچ سخنی به میان نیاورده است. در حالی که اثر فرهنگ و شعر فارسی بر شعر و اندیشه جواهری امری انکارناپذیر است.^۳ جواهری به شدت متأثر از شعر و ادب فارسی بوده است. علاوه بر این، سفر به شهرهای ایران و مشاهده طبیعت زیبای آن بر وی تأثیری عمیق گذاشته است که در اشعار «علی حدود فارس»، «علی کردند»، «الریف الضاحک»، «علی دربند» و «فی طهران» او آشکار است (جواهری، ۱۹۷۳: ۱/ ۲۵۵، ۲۶۶، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲).

گاهی در نظرهای نویسنده، در ارزیابی شاعران، تناقض‌های آشکاری دیده می‌شود. دو عبارت زیر درباره جواهری نمونه‌ای از این نوع داوری‌هاست:

نویسنده در جایی جواهری را صاحب ذهن و استعداد عجیبی می‌داند، به نحوی که هر روز می‌توانست خطبه‌ای از نهج‌البلاغه، قطعه‌ای از امالی و قصیده‌ای از دیوان متنبی به علاوه آیاتی از قرآن را حفظ کند: «بفضل قوة ذاكرته، كان الولد يحفظ كل يوم خطبة من نهج البلاغة و قطعة من امالی القالی و قصيدة من دیوان المتنبی، الى القرآن الکریم و هو صاحب ذاكرة عجيبة» (ص ۲۸۹).

سپس این موضوع را مطرح می‌کند که جواهری، با وجود این که حدود یک سوم قرن در غربت زیسته است، اما چرا از جریانات شعری غرب اثر نپذیرفته است: «و مع انه عاش حوالی ثلث قرن فی الغربية، قسم منها فی تشيکوسلوفاکیا، فانه لم يتاثر بتيارات الشعرية الغربية» (ص ۲۹۵).

سپس نویسنده در بیان سبب این امر، ناتوانی جواهری در فراگیری زبان بیگانه را از جمله دلایل عدم تأثیرپذیری او از شعر غربی می‌داند: «ذلک لانه كان قد تخطى الستين من عمره و لان مخزونه من الشعر و الادب العربی و تعلقه بتراثه وعدم اتقانه لغة اجنبية تمكنه من قراءة الشعر الاجنبی، کل ذلك حال دون تأثره» (ص ۲۹۵).

این استدلال نویسنده هم با مطلب خود او، که بیان‌گر نبوغ فراوان جواهری است، ناسازگار است و هم بسیار ضعیف و بی‌پایه است. حال اگر خواننده کتاب از نویسنده محترم سؤال کند: چرا جواهری از شاعران نوگرای عرب، که هم‌زبان و برخی از آنان هم‌وطن او نیز بوده‌اند و او یک قرن در میان آن‌ها زیسته است، متأثر نشده است، پاسخ نویسنده چه خواهد بود؟

نویسنده در مبحث مربوط به عمر ابو ریشه، که پس از جواهری بیش‌ترین حجم کتاب را (۲۷ صفحه) به او اختصاص داده است (از ۲۶۰ تا ۲۸۷)، بر این باور است که او عمر خود را در راه دفاع از ملت، شرافت امت و کرامت سرزمینش صرف کرده است: «لکن الشاعر الذی امضى عمره يدافع عن قضايا شعبه و شرف امته و کرامته و طنه، ماذا جنی من ذلك کله غیر الخيبة؟» (ص ۲۶۳)؛ اما طولی نمی‌کشد که نظر خود را نقض می‌کند و می‌نویسد: «يدور اغلب شعر عمر ابو ریشه على المرأة، فهو يتغزل بالمرأة...» (ص ۲۶۶)، چگونه ممکن است شاعری که عمر خود را در راه دفاع از سرزمینش سپری کرده، بیش‌ترین میزان شعرش در مورد زن و تغزل باشد؟ لزوماً یکی از این دو خطاست.

در کتاب از این نوع تناقض‌ها و داوری‌های شتاب‌زده و بدون مقدمه فراوان است که جمله مشهور «هو أشعر الشعراء» در نقد عربی قدیم را به اذهان متبادر می‌نماید.

یکی دیگر از عیوب کتاب، که عدم انسجام مطالب آن را نشان می‌دهد، تفاوت در پرداختن به شاعران و شعر آنهاست که در برخی جاها، با توجه به جایگاه شاعر، شاید قابل توجه باشد، اما در همه موارد چنین نیست. نویسنده گاهی درباره شاعرانی که هم‌سطح‌اند یکسان عمل نکرده است. مثلاً ۲۷ صفحه از کتاب (ص ۲۶۰ تا ۲۸۷) را به عمر ابو ریشه اختصاص داده است، اما درباره برخی دیگر از شاعران، که جایگاهی مثل او یا برتر از او دارند، به صفحاتی اندک اکتفا کرده است. مثلاً در بحث مربوط به ابوالقاسم الشابی فقط ۸ صفحه از کتاب را به او اختصاص داده است، یا مثلاً در بحث مربوط به خلیل مطران، با وجود آن‌که نقش او در تحولات شعر معاصر عربی بسیار بااهمیت تلقی شده است و او را بنیان‌گذار مکتب رمانتیک در شعر معاصر عربی دانسته‌اند، نویسنده فقط در ۱۱ صفحه (۸۴ تا ۹۵) به بحث درباره شعر او پرداخته است.

این در حالی است که منتقدان ادبی مکتب رمانتیک را تأثیرگذارترین جریان ادبی در شعر معاصر عربی به شمار آورده‌اند. به باور شفیع کدکنی: «رمانتیک یکی دو نسل از بهترین استعدادهای شعر معاصر عربی را به خود اختصاص داد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۰) و به عقیده ناقدان «مطران نقش بسیار مهمی در کشاندن ادب عربی به سمت مکتب رمانتیک داشته است. او به فضل خیال‌بی‌نظیری که داشت از طبیعت و زندگی تأثیر پذیرفت و رمانتیک عربی را بنا کرد» (رزوق، ۱۹۵۶: ۳۴).

علاوه بر نامتناسب بودن حجم بحث مربوط به شاعران، که در بسیاری از موارد قابل توجه نیست، شیوه نگارش کتاب و ناهماهنگی میان مطالب مربوط به هر شاعری نیز به گونه‌ای است که گویا کتاب توسط افراد مختلفی جمع‌آوری شده است. نویسنده در بیان زندگی و شعر شاعران رویه‌ای یکسان در پیش نگرفته است. گاهی به روش متداول بحث خود را از شرح زندگی آنها آغاز می‌کند، مانند: «ولد بدر شاکر السیاب سنة ۱۹۲۶ فی قریة "جیکور" و هی کلمة فارسیة "جوی کور" و معناها "الجدول الأعمی ...» (ص ۱۲۴) و «ولد محمود درویش سنة ۱۹۴۱ "البروة" التي تقع شرقی عکا ...» (ص ۶۹)؛ اما در برخی موارد نیز هیچ اشاره‌ای به زندگی شاعر نکرده است و از همان اول سخن آخر را بر زبان آورده است: مانند: «یعدّ خلیل مطران رائداً من رواد التجدید فی الشعر العربی منذ مطلع هذا القرن ...» (ص ۸۴) و «مما لاشکّ فیہ أنّ الشاعر المصری صلاح عبدالصبور هو ابرز شعراء مصر بعد امیر الشعراء احمد شوقی ...» (ص ۲۰۰).

از این نوع گسیختگی‌ها در جای‌جای کتاب فراوان یافت می‌شود که نقص مهمی برای آن به شمار می‌رود. این گسیختگی گاهی در جملات کتاب هم مشاهده می‌شود، چنان‌که

در بحث مربوط به احمد شوقی می‌گوید: «خداوند برای شوقی مقرر فرمود که در دربار زندگی کند و ولی نعمت خود را مدح یا در رثای درگذشتگان مرثیه بسراید». نویسنده پس از ذکر مطلب فوق و ناگهان در خط بعد می‌گوید: «طولی نکشید که شوقی از تبعید بازگشت» (ص ۴۵).

در میان مطالب کتاب از این نوع گسستگی‌ها به‌وفور یافت می‌شود. مثلاً در بحث مربوط به ابوشبکه آمده است: «او رمان‌ها، قصائد و کتاب‌های فرانسوی را به عربی ترجمه نموده است». نویسنده پس از ذکر این مطلب، با اندکی فاصله، همین مطلب را تکرار می‌نماید (ص ۷۱). یا مثلاً در صفحه ۲۹۳ از دیوان *برید الغریه* جواهری نام برده، سپس در صفحه ۳۰۰ همان مطلب را تکرار می‌کند. یا مثلاً در جایی به‌ظاهر پایان مطلب را اعلام می‌کند و می‌گوید: «بهترین چیزی که در خاتمه در مورد ابوشبکه می‌توان گفت ...» (ص ۷۶)؛ اما بعد و در سه صفحه دیگر نیز بحث در مورد شاعر را ادامه می‌دهد.

۳.۳ نقل قول‌های فراوان و مکرر کتاب

یکی دیگر از عیب‌های اساسی کتاب که انسجام آن را از هم می‌پاشد و ذهن خواننده را مشوش می‌کند، نقل قول‌های فراوان و پی در پی در آن است که در جای‌جای کتاب به‌وفور یافت می‌شود و بیش از نیمی از کتاب را اشغال کرده است. به طوری که گاهی کتاب را شبیه به پازل کرده که در آن مهره‌های گوناگون کنار هم چیده شده‌اند. این موارد آن‌قدر زیاد است که به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

در صفحه ۲۰۰ در ابتدای بحث مربوط به بررسی زندگی شاعر مصری صلاح عبد الصبور آمده است: «يقول عنه الشاعر عبد المعطي الحجازي: ساهم صلاح عبد الصبور مساهمة كبيرة في خلق لغة شعرية جديدة...»؛ و پس از نقل دو پاراگراف از او می‌گوید: «الی أن يقول...»؛ و در صفحه ۲۰۲ با عوض کردن منبع و به نقل از یکی از دیگران نویسنده آمده است: «يقول محمد بدوي...»؛ و پس از نقل دو پاراگراف از او دوباره می‌گوید: «الی أن يقول: صلاح عبد الصبور شاعراً يري الشعر وسيلة للتفاهم مع العالم...».

در صفحه ۳۹۲، زندگی عبدالله البردونی، شاعر یمنی، عمده مطلب از کتاب عبدالعزیز المقالح اخذ شده است. کتاب از جهت نقل قول‌های فراوان و بدون تحلیل، شباهت فراوانی به پایان‌نامه‌های دانشجویان کارشناسی ارشد دارد که معمولاً دانشجو در آن غایب است و بیشتر تر ناقل نظرهای دیگران است. این رویه غیر تحلیلی سبب شده است تا دو عبارت:

«يقول فلان...» و «و الی أن يقول...» در شرح حال همه شاعران بارها و بارها تکرار شود. لذا دو عبارت مذکور در کتاب بسامد بالایی یافته است. مثلاً در بحث مربوط به محمود درویش (ص ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۴ و ۴۷۷) و بحث مربوط به ابو شبکه (ص ۷۶، ۷۷، ۷۸) چنان‌که نویسنده در صفحات ۹۸ و ۹۹، دو صفحه پی در پی، درباره «صلاح لبکی» از نویسنده‌ای به نام «فؤاد کنعان» مطلب نقل کرده است. تراکم نقل قول از دیگران به اندازه‌ای است که می‌توان گفت که عمده مطالب کتاب از دیگران است و نویسنده در آن‌ها تقریباً حضوری ندارد.

نویسنده گاهی منابع مربوط به شاعر را تقریباً محدود به کتاب خود شاعر درباره شعرش نموده است، چنان‌که درباره صلاح عبدالصبور آورده است: «ولعل أفضل مصدر لفهم شعره و مکانه و رآیه فی الشعر، هو ما کتبه فی کتابه حیاتی فی الشعر» (ص ۲۰۰). سپس از همان ابتدا و بدون هیچ مقدمه‌ای و بدون این‌که تحلیل و مقایسه‌ای میان شعر او و شعر دیگران به عمل آورد، می‌نویسد: «مما لا شکّ فیهِ أنّ الشاعر المصری ... هو أبرز شعراء مصر بعد أمير الشعراء أحمد شوقي...» (ص ۲۰۰).

۴.۳ عدم تناسب سرودن اشعار و فقدان تحلیل

شعر معاصر به شدت خصلت سیاسی - اجتماعی دارد.^۴ کم‌توجهی به این ویژگی نقص بزرگی برای کتابی تحلیلی است. عدم ذکر مناسب سرودن اشعار و نیارودن مقدمه‌ای، به منظور آشنایی اجمالی با اشعار، یکی از نقص‌های این کتاب آموزشی به شمار می‌رود. در کتاب شعرهای بسیاری آمده که در اکثر موارد هیچ مقدمه و تحلیلی درباره آن‌ها نیامده است و در بیش‌تر موارد معانی ساده و واژگان نیز، آن گونه که شایسته کتابی آموزشی است، برای آن‌ها ذکر نشده است. نویسنده کتاب گاهی از اصطلاحاتی که مربوط به یک منطقه خاص است و فهم آن‌ها برای اکثریت مشکل به نظر می‌رسد استفاده کرد است، اما توضیحی درباره آن‌ها بیان نکرده است. برای مثال در صفحه ۲۸۸ مربوط به بحث محمدمهدی جواهری آمده است: «و هو یذکر لنا ان الشیخ الذی درس علیه و یسمیه "جناب عالی"؛ اصطلاح جناب عالی مخصوص فرهنگ ایرانی است و برای دیگر ملت‌ها واژه‌ای غریب است.

شاید گستردگی حجم کار سبب این نارسایی‌ها باشد. نویسنده خود در مقدمه کتاب نوشته است:

هذا الكتاب لا يمكن أن يستوعب جميع الشعراء و إلا في عدة أجزاء و بات من غير الممكن شراؤه و حمله و خرج عن الهدف الذي وضع من أجله و هو كما ذكرت، بهدف ليكون "كتاب تدريس" يوضع بين أيدي طلاب الجامعات (ص ۸).

۵.۳ نداشتن رویکردی تحلیلی - انتقادی به شعر معاصر

علاوه بر آنچه گفته شد، یکی از نقص‌های اساسی کتاب، فقدان نگاهی تحلیلی به شعر معاصر و عدم توجه کافی به تفاوت میان شعر قدیم و شعر جدید است و این در حالی است که تفاوت میان این دو تا بدان جا ژرف و فراگیر است که منتقد معاصر مصری، غالی شکری، بر این باور است که این دو هیچ شباهتی به هم ندارند:

نمی‌توان میان شعر عربی جدید و قدیم داوری و قضاوت نمود که کدام یک برتر است، زیرا این دو، جز زبان مشترک "عربی بودن" هیچ وجه اشتراک دیگری ندارند (شکری، ۱۹۷۸: ۱۱۶).

و شفیع کدکنی نیز درباره دامنۀ تحولات در ادب معاصر عربی می‌گوید:

شعر عرب وارد مرحله‌ای تازه می‌شود که اگر بگویم هفتاد تا هشتاد درصد فضای آن غربی است، اغراق نکرده‌ایم ... شاید ادبیات کم‌تر زبانی در عصر حاضر، به اندازه ادبیات عرب در معرض هجوم بیانیه‌های شعری متفاوت و برخورد افکار گوناگون قرار گرفته باشد. از حادثترین چپ‌روی‌های مارکسیستی تا دست‌راستی‌ترین اندیشه‌های بورژوازی ... (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۲-۳۵).

و اکنون این سؤال‌ها مطرح است:

- آیا کتابی تحلیلی می‌تواند شعر سبک قدیم و جدید عربی را با هم بررسی کند و با دیدگاهی یکسان به آن‌ها بنگرد؟

- آیا می‌توان از شعر معاصر عربی سخن گفت و تأثیرات ژرف مکاتب اروپایی و اندیشه چپ‌گرایانه بر آن را نادیده انگاشت؟

- آیا می‌توان از شعر معاصر سخن گفت و از کنار موضوع مهمی هم‌چون ابهام و پیچیده‌گویی در شعر معاصر، که پدیده‌ای به نام «أزمة التوصل» را به وجود آورده است، به راحتی و بدون پرداختن به آن گذشت؟

یقیناً کتاب تحلیلی درباره شعر معاصر عربی نمی‌تواند و نباید به این نوع قضایا بی‌تفاوت باشد. نویسنده کتاب در مقدمه آن اشاره‌ای گذرا به این نوع مسائل کرده است، اما

میان مقدمه و ذی مقدمه خود هیچ گونه پیوندی برقرار نکرده است. او از کنار مدرنیسم (الحدائثه) در شعر عربی به آسانی عبور کرده و به موضوعات جدی آن پرداخته است و این در حالی است که میل و گرایش به غموض و ابهام، در بعضی از شعرای نوگرای عرب، گاهی از حد معمول و متعارف آن، که جزء طبیعت و ذات شعر است، تجاوز کرده به طوری که درک و فهم بخش‌هایی از شعر معاصر عربی امروز نه تنها برای عامه مردم دشوار و حتی گاهی غیر ممکن شده است، بلکه حتی برای ادب‌شناسان نیز به سختی قابل درک و فهم است و گاهی نیز دریافت مقصود شاعر و معنای شعر وی اصلاً ممکن نیست. برای مثال، محمود درویش که خود شاعری نوگرا و از اصحاب «الحدائثه الشعریه» است، ضمن انتقاد از ابهام و پیچیده‌گویی در شعر معاصر عربی، آن را شطحیاتی می‌شمارد که بارزترین ویژگی آن بیگانه شدن با مردم است (زراقط، ۱۹۹۱: ۵۶). وی ضمن اظهار تأسف و نگرانی شدید از سرنوشتی که شعر معاصر عربی دچار آن شده است بیان می‌دارد:

فریاد می‌زنیم بر شعر چه رفته است؟ آنچه ما سال‌هاست می‌خوانیم و به گونه‌ای انبوه در حال رشد و تولید است، شعر نیست. چندان که آدمی مثل مرا - که مبتلا به شعر است - بعد از قریب یک ربع قرن، به این وادار می‌کند که نسبت به آن احساس خفقان کنم، حتی اعلام کنم که آزارم می‌دهد، از آن نفرت دارم و آن را نمی‌فهمم ... هر سخن نامفهوم و آشفته و رکیک و "ناشعر" و منفی، امروز این توانایی را دارد که خود را در جامعه شعر عرضه کند و طفیلی وجود شعر گردد و در چنین هرج و مرج و بازار آشفته‌ای مدعی شود که شعر مدرنی است برای آیندگان ... همگان یا در حالت هراس و ترس‌اند یا عاجز از سخن گفتن: ما نمی‌فهمیم. آیا تو می‌فهمی؟ لابد کسانی هستند که بفهمند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۷۶-۲۷۷).

در همین زمینه بنیان‌گذار شعر نو عربی شاعر عراقی خانم «نازک الملائکه» نیز ضمن انتقاد از ابهام و غموض پدیدآمده در شعر معاصر عربی، بیان می‌دارد که پیچیده‌گویی در شعر عربی معاصر به حدی رسیده است که گاهی حتی شاعر خودش هم نمی‌تواند شعرش را شرح دهد (فاضل، ۱۹۸۴: ۲۰۷) و در همین زمینه یکی از منتقدان ادب عربی معاصر با اشاره به این مشکل و انتقاد از آن در نقد و تحلیل قطعه شعری از شاعر رمز‌گرای معاصر «محمد عقیفی مطر» می‌گوید: «در این شعر ۳۳ کلمه وجود دارد، اما فقط ۳ فعل در آن به کار رفته است».

وی سپس با طرح سؤالی می‌گوید: «آیا متنی که مانند یک قاموس لغت از کلماتی پراکنده تشکیل شده باشد، قابل درک و فهم است؟»

او در ادامه می‌افزاید: «من یقین دارم که هیچ کدام از ما حتی نمی‌توانیم این شعر را درست بخوانیم تا چه رسد به درک و فهم مضمون و معنای آن» (امین العالم و دیگران، ۱۹۸۸: ۶۱).
عبد الحمید جیده نیز در کتاب *الاتجاهات الجديدة في الشعر العربي المعاصر* نمونه‌های زیادی از این گونه اشعار رمزی، که درک و فهم آن‌ها غیر ممکن است، ذکر می‌کند. وی ضمن نقد و بررسی شعر زیر از ادونیس، معنا و مقصود شاعر را به کلی نامفهوم می‌شمارد:

ك ترجف تحت نواة رفضية بعمق الضوء
ت تاريخ مسقوف بالجثث و بخار الصلاة
أ عمود مشنقة مبلل بضوء موحل
ب سكين تكشط الجلد الآدمي و تصنعه نعلًا للقدمين
سماويتين في خريطة تمتد (الجيدة، ۱۹۸۰: ۱۹۹)

عدم امکان ارتباط با شعر امروز محدود به افراد تحصیل‌نکرده نیست، بلکه شامل تحصیل‌کردگان نیز می‌گردد: «عدم القدرة على التوصل... لا يقف عند حدود الجماهير غير المثقفة شعرياً إنما يمتد إلى المثقفين» (امین العالم و دیگران، ۱۹۸۸: ۴۷).

یکی دیگر از منتقدان در همین زمینه و با اشاره به غیر قابل فهم بودن برخی از اشعار ادونیس می‌گوید: «من می‌خواهم ادونیس را درک کنم اما نمی‌توانم، ادونیس مرا متهم به عدم بی‌طرفی می‌کند انا ارید أن أفهم ادونیس فلا أستطيع، يتهمني أدونيس باللاموضوعية» (همان: ۶۵).
به باور برخی از این صاحب‌نظران شعر معاصر عربی چنان غرق در دشواری و پیچیده‌گویی شده است که گاهی حتی خود شاعر نیز هر لحظه تفسیری ویژه از سروده خویش ارائه می‌دهد که با تفسیر پیشین متفاوت است (المقالح، ۱۹۸۵: ۵۴). یقیناً کتابی تحلیلی درباره شعر معاصر عربی نمی‌تواند از کنار این نوع موضوعات، که دغدغه مهم نقد معاصر عربی است، به‌آسانی بگذرد و عمیقاً به آن‌ها نپردازد. نگرش یکسان به شاعران سبک قدیم و جدید و اختصاص بیش‌ترین حجم کتاب به شعر، مثلاً جواهری و عمر ابو ریشه، گویای کم‌توجهی نویسنده کتاب به این گونه مسائل است که نقص مهمی برای کتاب شمرده می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

از تحلیل و بررسی کتاب *الشعر العربي الحديث من احمد شوقي الى محمود درويش* نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. نویسنده کتاب با استفاده از منابعی گسترده نمونه‌های شعری قابل توجهی جمع‌آوری کرده است که به عنوان یک کتاب گزیده متون ارزشمند است، اما ضعف تألیف در آن آشکار است. از مهم‌ترین عیوب کتاب عدم انسجام مطالب، نقل قول‌های فراوان، داوری‌های سطحی و گاهی عجولانه و فقدان رویکردی تحلیلی - انتقادی به شعر معاصر عربی است.
۲. نویسنده گاهی مطالب تکراری و غیر ضروری بسیاری از زندگی شاعران آورده است، اما از ذکر موضوعات بااهمیت، که چالش اصلی شعر معاصر عربی به شمار می‌روند، اجتناب کرده است. کم‌توجهی به مسائلی مانند مکاتب ادبی و تأثیر آن‌ها بر شعر عربی، تفاوت فاحش میان شعر قدیم و جدید، بحران ارتباط با مخاطب در شعر عربی معاصر (أزمة التوصیل) و شعر پایداری از جمله آن‌ها به شمار می‌رود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در تدوین این پژوهش از نقطه‌نظرهای نقدی دانشجویان دکتری زبان و ادبیات عربی، آقایان (به ترتیب میزان فعالیت): مصیب قبادی، عبدالصاحب نوروزی، مهدی پورآذر و یاسر رضایی استفاده شده است.
۲. استفاده از حدود ۲۵۰ منبع در تدوین کتاب نشان از گستردگی حجم کار نویسنده دارد. با وجود این، جای تعجب است که چرا نویسنده از منبع نقدی و تحلیلی بسیار مهمی مانند مجموعه مقالات *فی قضا یا الشعر العربی المعاصر* (أمین العالم و آخرون) چاپ المنظمة العربیة للتربیة و الثقافة، تونس، ۱۹۸۸ غفلت کرده است. با وجود این که آن مجموعه مقالات ده سال پیش از تألیف این کتاب به چاپ رسیده است.
۳. برای توضیح بیش‌تر درباره محمد مهدی جواهری و تأثیرپذیری او از ایران ← میرزایی، ۱۳۸۹: ۱۸/۶۸۰.
۴. یکی دیگر از عیوب کتاب، اختصاص ندادن بخش ویژه‌ای از کتاب به شعر پایداری است. شفیعی کدکنی در بیان اهمیت شعر پایداری می‌گوید: «... نبض شعر عرب امروز با مسئله فلسطین می‌تپد. شاید نتوان شاعری یافت که در کشورهای عربی شعر بگوید و موضوع بخشی از شعرهایش را فلسطین تشکیل ندهد، همان گونه که در دنیای قدیم به‌ندرت می‌توان شاعری یافت که از عشق سخن نگفته باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۵۰)، هر چند نویسنده در بررسی شعر برخی از شاعران مانند محمود درویش و دیگران به این گونه شعری اشاره نموده است، اما با توجه به جایگاه این موضوع در شعر معاصر عربی، به نظر می‌رسد حق مطلب آن گونه که شایسته کتابی تاریخی و تحلیلی است ادا نشده است.

منابع

- جحا، ميشال خليل (١٩٩٩). الشعر العربي الحديث من احمد شوقي الى محمود درويش، بيروت: دار العودة و دار الثقافة.
جيده، عبد الحميد (١٩٨٠). الاتجاهات الجديدة في الشعر العربي المعاصر، بيروت: مؤسسه نوفل.
رزوق، رزوق فرج (١٩٥٦). لباس ابو شبكة و شعره، بيروت: دار الكتاب اللبناني.
زراقت، عبد المجيد (١٩٩١). الحدائث في النقد الادبي المعاصر، بيروت: دار الحرف العربي.
شفيعى كدكنى، محمدرضا (١٣٨٠). شعر معاصر عرب، ويرايش دوم، تهران: سخن.
شكرى، غالى (١٩٧٨). شعرنا الحديث الى اين، بيروت: دار الآفاق.
العالم، محمود امين و آخرون (١٩٨٨). في قضايا الشعر المعاصر، تونس: المنظمه العربيه للتربيه و التعليم.
فاضل، جهاد (١٩٨٤). قضايا الشعر الحديث، بيروت: دار الشرق.
المقالح، عبدالعزيز (١٩٨٥). ازمه القصيده العربيه، بيروت: دار الآداب.
ميرزايى، فرامرز (١٣٨٩). «جواهرى»، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ١٨.

